

شک می‌کنم! پس هستم

دست گرم شده آب ولرم را
سرد حس می‌کند و دست یخ‌کرده
همان آب را داغ حس می‌کند!

زهرا زرگر

تصویرگر: سام سلماسی

به چشم‌ها ایم اعتماد کنیم یا نه؟

به کسی که بارها دروغ‌هایش لو رفته است، می‌شود اعتماد کرد؟ هر آدم عاقلی می‌گوید: نه! این نکته‌ی ظاهراً بدیهی اما جنجال‌برانگیز، حرف اصلی فیلسوفان شکاک در طول تاریخ است!

همه‌ی ما بارها از حواس پنج‌گانه‌مان فریب خورده‌ایم؛ وقتی مداد توی لیوان آب را خمیده می‌بینیم، وقتی دست یخ‌زده‌مان آب سرد را گرم حس می‌کند، و وقتی کف خیابان داغ، سراب می‌بینیم. برای بیشتر آدم‌ها این جور خطاها شبیه شوخی هستند، یا یک کلک بامزه که جان می‌دهد برای سرگرمی و شعبده‌بازی. اما فیلسوف شکاک و فکور به این راحتی‌ها با قضایه کنار نمی‌آید. او توی چشم‌های ما زل می‌زند و می‌پرسد: «چطور هنوز به این دروغ‌گوها اعتماد دارید؟»



شاید یک دانشمند
دیوانه دیشب توی خواب ما را
دزدیده و حالا توی آزمایشگاه مخوفش
دارد مغز ما را جوری دست‌کاری می‌کند که
خیال کنیم نشستیم و داریم مجله‌ی رشد
را ورق می‌زنیم!

خواب و بیدار

وقتی با صدای زنگ ساعت از خواب می‌پریم، تا چند دقیقه نمی‌توانیم بفهمیم چیزهای خوب و بدی که توی خواب دیده‌ایم واقعاً اتفاق افتاده‌اند یا نه؟ مثل فیلسوفی که یک شب خواب دید پروانه شده و صبح که بیدار شد با خودش گفت: «من آدمی هستم که دیشب خواب دیدم پروانه‌ام؟ یا اینکه واقعاً پروانه‌ام و حالا دارم خواب می‌بینم آدم شده‌ام؟!» این تجربه فیلسوفان شکاک را حسابی به فکر فرو می‌برد. آن‌ها می‌پرسند: «واقعاً از کجا می‌شود فهمید خواب می‌بینیم یا بیداریم؟»



در سیاره‌ای دیگر، معلمی سر کلاس می‌گفت: دو به علاوه دو می‌شود پنج! وقتی فضانورد زمینی با حیرت از او پرسید که چطور چنین چیزی ممکن است، معلم گفت: «دو طناب را که هر کدام دو گره دارد به هم گره بزنی، می‌بینی که پنج گره داری!»



سیب گندیده را دور بنداز!

دکارت، فیلسوف مشهور فرانسوی، با سؤال‌های شکاکانه همراه شد تا بتواند جواب دندان‌شکنی به آن‌ها بدهد. از نظر دکارت، هر باور مشکوک مثل یک سیب گندیده بود که اگر در سبد می‌ماند، بقیه سیب‌ها را هم خراب می‌کرد. پس دست به کار شد تا باورهای مشکوک را یکی‌یکی بیرون بیندازد. اما فکر می‌کنید ته سبد چیزی برایش باقی ماند؟

بله! دکارت معتقد بود باورهایی که روشن و متمایز هستند، قابل اعتمادند (مثل باور به اینکه دو به علاوه دو می‌شود چهار) و با همین ویژگی می‌شود فرق بیداری را از خواب‌های مبهم و درهم تشخیص داد.

دکارت به شکاکانی که ادعا می‌کردند از وجود داشتن خودشان هم مطمئن نیستند، پاسخی داد که بعدها خیلی مشهور شد: «می‌اندیشم، پس هستم!» او می‌گفت: «من می‌توانم در همه چیز شک کنم، اما از اینکه دارم شک می‌کنم مطمئنم! پس دست کم معلوم می‌شود وجود دارم که می‌توانم شک کنم!»

همان طور که گفتی این چوب واقعی نیست، تو هم واقعی نیستی! پس بی خود داد و بیداد نکن! به نظرت یک شکاک افراطی می‌تواند از این ادعایش که «به هیچ چیز نمی‌شود باور داشت» دفاع کند؟

بر خورد فیزیک با یک مسئله فلسفی!

بعضی از فیلسوف‌ها ترجیح دادند به جای بحث‌های بی‌پایان، جواب شکاکان را جور دیگری بدهند. به نظر ابن‌سینا و فخر رازی هیچ چیز به اندازه یک فصل کتک حسابی نمی‌تواند شکاکان را قانع کند که خودشان وجود دارند، و درد سیلی و کبودی جای چوب واقعیت دارد!

البته بعضی فیلسوفان هم سعی کردند بدون خشونت ماجرا را ختم به خیر کنند. خواجه نصیرالدین توسی و جورج مور (فیلسوف انگلیسی) فکر می‌کردند هر عقل سلیمی می‌تواند بفهمد که نمی‌شود به خاطر چند خطای ناقابل، کل باورهای بشر را زیر سؤال برد. با اینکه ذهن و حواس ما گاهی خطا می‌کند، اما همچنان موضوع‌های مهمی هستند که می‌توانیم از آن‌ها مطمئن باشیم. مثل اینکه؛ جهانی هست و ما در این جهان زندگی می‌کنیم

